

## ● درنگ بر واژه «سپنج»

■ دکتر علی محمد مؤذنی  
دانشگاه تهران

در تابستان ۷۰ به یکی از استانهای کشور برای تدریس بعضی از مواد ادب فارسی به دبیران آموزش و پرورش دعوت شدم و یک دوره فشرده در خدمت گروهی از عزیزان بودم. هدف از برگزاری این دوره‌ها بازآموزی دروسی است که پیش از این دبیران در دانشگاهها، آموزش دیده‌اند و نیز نشان دادن دیدگاههای تازه و دگرگونیهای آموزشی به دبیران است که روشی بسیار سودمند است اگر تنها به لحاظ گذراندن دوره و ارتقا به گروه بالاتر نباشد!

در خلال درس به کلمه «سپنج» برخوردم و در اشتقاق این کلمه اندکی صحبت کردم؛ که این واژه در زبان پهلوی به معانی گوناگونی از قبیل: مهمان، عاریتی، کنایه از دنیای زودگذر و... آمده است، همگان در معانی کنایی این واژه متفق‌الرأی بودند، اما اختلاف در ریشه این واژه بود که بیان آن برای بیشتر آنها نازگی داشت، چون بر این باور بودند که به همان گونه از دوره‌های دبیرستان و پس از آن، بدانها آموخته شده است که «سپنج» از ۳ و ۵ فارسی اشتقاق یافته است!

هر چند که خوانندگان عزیز و دبیران محترم می‌توانند خود به فرهنگها و واژه‌نامه‌های معتبر مراجعه نمایند در اینجا، ذکر تاریخچه مختصری از این واژه برای آنها خالی از فایده نیست.

طریق استعاره، سرای سپنج خوانند و به معنی چراگاه جانوران هم هست که در آن آب و علف بسیار باشد.»

در حاشیه مینوی خرد<sup>۱</sup> آقای دکتر احمد تفضلی درباره این واژه آورده‌اند که «در متن پهلوی، aspanj آمده است که معادل آن در فارسی «سپنج» است، در سرای سپنج، که اصلاً به معنی «مهمانسرا» است و مجازاً برای دنیا به کار رفته است.»

معادل‌هایی که درباره کلمه «سپنج»، ذکر شد در سایر فرهنگها از جمله فرهنگ معین و لغت نامه دهخدا نیز به همین معنی آمده است. چنان که ملاحظه می‌شود، هیچ یک از فرهنگها اشتقاق این واژه را از کلمه «سه و پنج» ضبط نکرده‌اند و اگر هم چنین باشند، باید پرسید که چرا از اعداد دیگری که بر تقلیل دلالت می‌کنند: از قبیل «یک و دو»، «دو و سه»، «چهار و پنج» و غیره بدین منظور استفاده نشده است در حالی که در ادب فارسی «پنج و شش»، «هفت و هشت» به عنوان کمیتی انگشت شمار و موقتی به کار رفته است.

صرف نظر از معادل‌های فارسی «سپنج»، جهان را در برابر جهان حقیقت به عنوان قنطره (پل) کاروانسرا، رباط دودر، مهمانسرا، اطلاق کرده‌اند:  
الدنیا دارُ مَمَرٍ لَأَ دَارُ مَقَرٍّ<sup>۲</sup>  
خواجۀ شیراز دنیا را به رباط دودر تعبیر می‌کند:

از این رباط دودر چون ضرورتست رحیل  
رواق و طاق معیشت چه سربلند وجه پست<sup>۳</sup>  
و حکیم سنایی می‌گوید:

مسلمانان سرای عمر در گیتی دو در دارد  
که خاص و عام و نیک و بد بدین هر دو گذردارد  
دو در دارد حیات و مرگ کاندرا اول و آخر  
یکی قفل از قضا دارد یکی بند از قدر دارد<sup>۴</sup>

در فرهنگ فارسی-پهلوی<sup>۱</sup>، واژه‌های مهمان، جای مهمان، مهمانداری، مهمان نوازی، معادل aspanj آمده است. فرهنگ زبان پهلوی<sup>۲</sup> معادل واژه «aspanj» کلمات مهمانداری، مهمان نوازی، جایی که به مهمان می‌دهند، جای استراحت و منزل آورده است. واژه نامک<sup>۳</sup> به نقل از لغت فرس<sup>۴</sup> «سپنج»، را منزل یک شبه و صحاح الفرس<sup>۵</sup> آنرا به «جای مهمانی» و «خانه عاریتی» تعبیر می‌کند و از شاهنامه فردوسی برای این واژه به معنی اخیر مثال می‌آورد:

که گیتی سپنج است سُرای و رو  
کهن شد یکی دیگر آرند نو  
فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه معروف «ویس و رامین» خودسپنجی را به معنی مهمانی و راهگذر به کار برده است:

[جهان] به چه مانند؟ به خان کاروانگاه  
همیشه کاروانی را برو راه  
زهرگونه سبنجی دروی آیند  
ولیکن دیرگه دروی نیابند<sup>۶</sup>  
برهان قاطع<sup>۷</sup> ذیل این واژه می‌گوید:

«سپنج بر وزن شکج به معنی مهمان باشد و به معنی عاریت هم گفته‌اند و خانه‌ای باشد که مزارعان و دشت بانان در سرغله‌زار و فالیز و امثال آن را از چوب و علف سازند و آرامگاه عاریتی را نیز گویند و چون دنیا را بقایی نیست و حکم مهمانخانه عاریتی دارد آن را نیز به

و حکیم نظامی می‌گوید:

خانه خاكدان دو در دارد  
تا یکی را ببرد یکی آرد<sup>۱۱</sup>  
و به احتمال زیاد، با تعبیر جهان به مهمانسرا و  
کاروانسرا و رباط، از همین رهگذر به ادب  
پارسی راه یافته است:

جهان رباط خرابست بر گذرگه سیل  
گمان میر که به یک مشت گل شود معمور<sup>۱۲</sup>

اندر قمار خانه چرخ و رباط دهر  
جنسی حریف و همنفس مهربان مخواه<sup>۱۳</sup>

برنشکستند هنوز این رباط  
در ننوشتند هنوز این بساط<sup>۱۴</sup>

جای درنگ نیست مرنجان درین رباط  
برجستن درنگ به بسپه‌دگی روان<sup>۱۵</sup>

ای غنوده درین رباط کهن  
اینک آمد فراز، وقت رحیل<sup>۱۶</sup>

دراز گشت مقامت درین رباط کهن  
گران شدی سبک و جلد بودی از اول<sup>۱۷</sup>

خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط  
که اساسش همه بی‌موقع و بی‌بستیا است<sup>۱۸</sup>

مصادیق دیگری از کلمه «سبنج»

الف: به معنی مهمان.

ببازارگان گفت ما را سبنج  
توان کرد کز مانه بینی تو رنج<sup>۱۹</sup>

ب: عاریت

نخواهم که بماند مرا سوم و گنج  
زمان و زمین از تو دارم سبنج<sup>۲۰</sup>

ج: منزل عاریتی؛ آرامگاه عاریتی

همی خواهم از تو من امشب سبنج  
نیارم ز چیزت از آن پس به رنج<sup>۲۱</sup>

به آغاز گنج است و فرجام رنج  
پس از رنج رفتی ز جای سبنج<sup>۲۲</sup>

به سرای سبنج مهمان را  
دل نهادن همینگی نه رواست<sup>۲۳</sup>

د: چراگاه جانوران که در آن آب و علف بسیار  
باشند.

سبنج ستوران بیگانه سُم  
ز تاراج آن سبزه بی کرده گه<sup>۲۴</sup>

ه: به معنی چوبی است دراز که بریک سر آن،  
گاوهن را نصب کنند و سر دیگر آن را بر یوغ  
بندند و زمین شیار کنند و یوغ، چوبی است که  
بر گردن گاو نهند.

جو یکی گاو سروزن شده‌ای  
جسته از یوغ و زاماج سبنج<sup>۲۵</sup>

با کس از خلق جهان می‌نزیی  
آدمی وارد در این جای سبنج<sup>۲۶</sup>

و: و نیز به معنی خانه‌ای باشد که مزارعان و  
دشت باتان در سر غله زار و فالیز و امثال آن  
از چوب و علف سازند.<sup>۲۷</sup>

ز: خانه دشتبان و پائیزیان<sup>۲۸</sup>

پانویس‌ها:

۱- فرهنگ فارسی به پهلوی، دکتر بهرام  
فروشی، انتشارات دانشگاه تهران چاپ  
دوم، ۱۳۵۸.

۲- فرهنگ زبان پهلوی، دکتر بهرام  
فروشی انتشارات دانشگاه تهران، چاپ  
سوم، ۱۳۵۸.

۳- واژه نامک، عبدالحسین نوشین، بنیاد  
فرهنگ ایران چاپ اول.

۴- لغت فارس اسدی.

۵- صحاح الفرس به نقل از واژه نامک.

۶- به نقل از واژه نامک.

۷- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف  
تبریزی متخلص به برهان با حواشی مرحوم  
دکتر محمد معین، ۱۳۶۱.

۸- مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی  
چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۹- نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام، ص  
۱۱۵۰.

۱۰- حافظ، قزوینی، غنی، چاپ زواری، ص  
۱۹.

۱۱- سنایی، دیوان، شادروان مدرس  
رضوی، ص ۱۱۱.

۱۲- هفت پیکر، نظامی گنجوی، چاپ مرحوم  
وحید دستگردی، ص ۳۵۴.

۱۳- ظهیر قاری، دیوان.

۱۴- خاقانی، دیوان تصحیح دکتر ضیاء  
الدین سجادی، چاپ اول، ص ۳۷۶.

۱۵- مخزن الاسرار، نظامی.

۱۶- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مرحوم  
مجتبی مینوی - دکتر مهدی محقق، چاپ  
دانشگاه تهران، ص ۴۹۹.

۱۷ و ۱۸- ناصر خسرو به نقل از لغت نامه  
دهخدا.

۱۹- خواجوی کرمانی، دیوان، به تصحیح  
احمد سهیلی خونساری، چاپ اول ص  
۳۸۰.

۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- شاهنامه فردوسی  
به نقل از لغت نامه دهخدا.

۲۴- رودکی، به نقل از لغت نامه دهخدا.

۲۵- نظامی، همان مأخذ.

۲۶- لغت نامه دهخدا.

۲۷- سوزنی سمرقندی، به نقل از لغت نامه  
دهخدا.

۲۸- برهان قاطع.

۲۹- آندراج، به نقل از لغت نامه دهخدا.